

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

۲۵ اپریل، ۲۰۲۵

داکتر نور احمد خالدي

ارزیابی

"مسوده قانون اساسی جمهوری فدرال افغانستان"

ترتیب شده توسط مجمع فدرال خواهان

تاریخی ۸ حمل ۱۴۰۴ مطابق به ۲۸ مارچ ۲۰۲۵

داکتر نور احمد خالدي

شهر برزبن آسترالیا

جناب محترم سرور دانش،

سابق معاون دوم ریاست جمهوری و عضو مجمع فدرال خواهان افغانستان!

با عرض سلام تحریر می‌گردد:

مکتوب تاریخی بیستم ماه حمل ۱۴۰۴ شما را دریافت کردم. شما نوشته اید که: "با توجه به اهمیت نظام سیاسی برای آینده کشور، امروز طرح نظام فدرالی به عنوان یک طرح اساسی در میز بحث و گفتن عامی در شرایط کنونی افغانستان، مطرح شده است. ما این نظام را در قالب یک سند حقوقی به نام «قانون اساسی جمهوری فدرال افغانستان» تهیه کرده ایم که اکنون در ضمیمه نامه «مجمع فدرال خواهان افغانستان» خدمت جناب عالی تقدیم می‌گردد.

طوری که میدانید اینجانب یکی از طرفداران سرسخت نظام مبتنی بر حاکمیت قانون اساسی و سایر قوانین مدنی در افغانستان هستم که در چوکات آن حقوق و وجایب مردم و دولت در یک نظام دموکراتیک مبتنی بر اراده مردم مشخص گردیده باشند. مشکل اساسی من با حاکمیت موجوده طالبان نیز در عدم موجودیت یک چنین نظام است که در آن حقوق اساسی مردم مراعات نمی‌گردد. بنابراین پیشنهاد طرح یک قانون اساسی که متضمن حقوق اساسی مردم، و حاکمیت قانون باشد برای من قبل تمجید است. با توجه به ملاحظات متعدد که در پایان به آن می‌پردازم در افغانستان شعار فدرالیزم با مقاومت جدی از جانب اکثریت مردم کشور روبرو است. اما این به

معنی مخالفت با یک جریان قانونی برای توانمند سازی مردم محل (ناحیه، ولسوالی، ولایت، زون) برای اداره امور خود و تعیین رهبران خود که حق مردم محل است، نمیباشد. به تاریخ ۹ نوامبر ۲۰۲۲ به ارتباط یک مصاحبه شما که گفته بودید باید طرح نظام فدرالی به همه پرسی (ریفراندوم) گذاشته شود سوال کرده بودم که کدام طرح زیرا تا آن زمان نه از جانب شما و نه از جانب مبلغین نظام فدرالی مانند لطیف پدram در این مورد کدام طرحی ارائه نشده بود. حالا خوشحال هستم که طرح شما را، که فرض میکنم طرح مشترک با آقای پدram و سایر فدرال خواهان است، در دست داریم و مورد ارزیابی قرار میدهیم.

در تماسهای قبلی خاطر نشان کرده بودم که فدرالیزم ار نظر تاریخی، با توجه به مثالهای امریکا، استرالیا و امثالهم، یکجا کردن داوطلبانه واحدهای مستقل زیر یک پرچم به عنوان یک ملت واحد است به منظور حصول اهداف مشترک ملی نه جدا کردن یک کتله به واحد های خودمختار برای تعقیب اهداف جداگانه و خودمختار. تاکید کرده بودم که مشکل اساسی فدرالیزم خواهی در افغانستان تقاضاها و خطرات "خودمختاری" و "تجزیه طلبی" است که ظهور مجدد "ملوک الطوایفی" زورگویان محلی جهادی را در بر دارد. مخالفت با تقاضاهای فدرال خواهی در افغانستان از همین خطرات سرچشمه می گیرد و رنه سهم دادن بیشتر مردم ولایات در اداره امور خود زیر اداره یک دولت ملی مقتدر، که تاحدودی در قانون اساسی جمهوری اسلامی هم رعایت شده بود، همواره مورد حمایت من بوده است.

آموختن از تجارب گذشته:

در حال حاضر در هرگونه پیشنهاد فدرالی شدن نظام اداره افغانستان، برای جلوگیری از تکرار اشتباهات گذشته، به دلایل سقوط نظام جمهوری اسلامی و عوامل تضعیف و فساد درونی آن باید توجه جدی مبذول گردد. به نظر من پاره از دلایل سقوط نظام جمهوری و حمایت بسیاری از روشنفکران افغانستان از حاکمیت مجدد طالبان، با وجود خصلت ارتجاعی، استبدادی و غیر دموکراتیک آن، عبارت اند از:

اول- نجات افغانستان از خطر زوده شدن هویت مستقل ملی آن؛

دوم- نجات مردم ولایات و ولسوالیها از نظام ملوک الطوایفی زورگویان محلی زیر پوشش نظام جمهوری اسلامی و نجات شهریان کابل از یاغی گری گروههای بی بند و بار شر و فساد؛

سوم- نجات افغانستان از خطر تجزیه طلبی.

با قاطعیت میتوانم ابراز کنم که هرگونه طرح نظام فدرالی به عنوان چوکات مورد قبول قانون اساسی در میز بحث و گفتمان عمومی که هویت مستقل ملی تاریخی افغانستان را در مقایسه با همسایگان در نظر نگیرد محکوم به شکست خواهد بود. به همین گونه هر نوع طرح نظام فدرالی

در میز بحث و گفتمان عمومی که مردم ولایات و ولسوالیها را از ظهور مجدد ملوک الطوایفی زورگویان محلی و گروههای جهادی محافظت نکند محکوم به شکست خواهد بود. و بالاخره هر نوع مسوده قانون اساسی که خطر تجزیه طلبی را مرتفع نکند مردود خواهد بود.

باتوجه به ملاحظات بالا حالا سوال این است که آیا مسوده پیشنهادی قانون اساسی شما این نگرانیهای اکثریت روشنفکران افغانستان را در نظر گرفته است یا خیر؟ بیایید مسوده پیشنهادی قانون فدرالی شما را با توجه به هریک از نگرانیهای بالا ارزیابی کنیم.

نجات افغانستان از خطر زوده شدن هویت مستقل ملی تاریخی آن:

افغانستان کشوریست که مردم آن بعد از تیموریان هرات در پنجمصد سال گذشته جدا از همسایگان شمالی زیسته و تکامل کرده اند، در غرب، برای سه صد سال جدا از ایران زیسته و تکامل کرده اند و در شرق و جنوب، برای ۱۳۲ سال جدا از مردم آنطرف خط دیورند زیسته و تکامل کرده اند. با آنکه نمیتوان تعاملات فرهنگی متقابل را با همسایگان در این مدت نادیده گرفت، اما در مجموع به عنوان یک دولت ملی مردم و دولت افغانستان مشخصات فرهنگی-اجتماعی-سیاسی خاص خود را در دین و مذهب، ساختمان قومی و زبانی نفوس، تاریخ، گفتار، نوشتار، خوراک، پوشاک، عادات، رسوم، عیدها، سوگها، افتخارات ملی، فکاهیات، دوستان، دشمنان، پیروزیها، شکستها، دولتها، حکومتها، بیرقها، سرودها، قهرمانان ملی، شخصیتهای تاریخی، هنری، ادبی، علمی، سیاسی، اجتماعی، موسیقی و غیره حاصل کرده که **هویت ملی مستقل** ما را تشکیل میدهند و به آنها افتخار میکنیم.

اما متأسفانه با شیوع بی ثباتی سیاسی، جنگهای داخلی و ضعف دولتها در نیم قرن گذشته و شکستن شیرازه نظام، زمینه های دست اندازی قدرت های منطقوی و جهانی در افغانستان به میان آمد. این وضعیت سبب شد که با به قدرت رسیدن یک تعداد گروههای جهادی به کمک خارجیان در افغانستان در سال ۲۰۰۱، و ضعف دولت تازه پای جمهوری در دفاع از منافع ملی کشور، یک هجوم فرهنگی-سیاسی گسترده در کشور از جانب ایران براه انداخته شد. ایران به دستیاری هواخواهان محلی آنها و بخصوص کسانی که در ایران درس خوانده بودند، با سرمایه گذاری وسیع در رسانه های کشور و خریدن تعدادی از سیاستمداران برای پیشبرد مقاصد توسعه طلبی ایران بزرگ در افغانستان شروع به فعالیت کردند. هدف این هجوم فرهنگی-سیاسی زودن **هویت مستقل ملی** کشور ما است. شواهد زیادی در اثبات این امر موجود اند. بطور مثال در سوم عقرب ۱۳۸۹ رسانه ها منجمله خبرگزاری فرانسه به قول رادیو فردا گزارش داد که حامد کرزی، رئیس جمهور افغانستان اذعان کرد که او و عمر داودزی، رئیس دفتر وی، از ایران «کیسه های پول» نقد دریافت کرده اند. روزنامه نیویارک تایمز در گزارش خود از قول مقامهای

افغان که نامشان ذکر نشده نوشت که پرداخت‌های ایران به عمر داودزی و حامد کرزی «میلیون‌ها دالر» است و به «صندوقی مخفی» می‌رود که از آن برای پرداخت پول به نمایندگان پارلمان استفاده می‌گردد. گزارش نیویارک تایمز می‌نویسد که "اواخر ماه اوت زمانی که حامد کرزی از سفر خود به ایران باز می‌گشت، فداحسین مالکی، سفیر ایران در کابل، کیسه‌ای پلاستیکی مملو از بسته‌های اسکناس یورو را به هواپیما آورد و به دست آقای داودزی داد". حتی در آن زمان شایعاتی در رسانه‌ها نشر شد که سفیر ایران از آقای داودزی تقاضای حمایت رییس جمهور کرزی را از لطیف پدram کرده بود. حالا حدود اینکه چقدر پول نقد را ایرانیان به سایر سیاستمداران، و صاحبان مطبوعات و رسانه‌های هواه خواه خود در افغانستان مستقیماً پرداخت میکردند، میتوان حدس زد. تلویزیون طلوع تنها فارغان موسسات تعلیمات عالی ایران را استخدام میکرد و در نشرات خود، خلاف حکم صریح قانون اساسی، عمدتاً از اصطلاحات مروج در ایران استفاده میکرد.

اهداف این هجوم فرهنگی-سیاسی که در راستای تحقق آرمان هژمونی ایران بزرگ در منطقه اعمال میشود عبارت اند از:

الف - هجوم بر زبان دری مروج در افغانستان تا در زبان فارسی مروج در ایران مستحیل کند؛

ب - هجوم به هویت ملی مردم افغانستان با تحت سوال بردن ملیت "افغان"؛ و

ج - هجوم به تاریخ افغانستان با کوشش در جهت جعل و تحریف آن و ترویج روایت ایرانی از تاریخ افغانستان.

اهداف این هجوم فرهنگی-سیاسی که در راستای تحقق آرمان هژمونی ایران بزرگ در منطقه اعمال میشود عبارت اند از:

الف - هجوم بر زبان دری مروج در افغانستان:

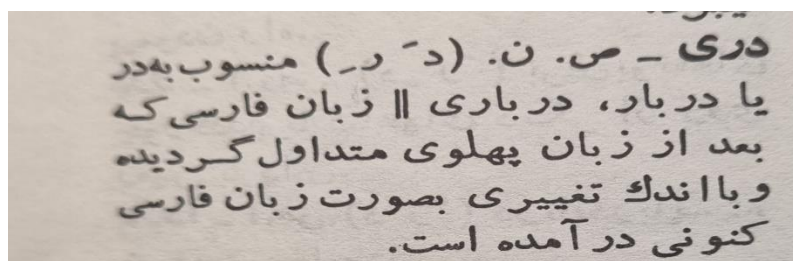
دری یا فارسی: ایرانیان میکوشند زبان دری مروج در افغانستان را به کمک عمال خود در زبان فارسی مروج در ایران مستحیل کنند. در این مورد باید گفت که دری، فارسی و تاجیکی سه نام با ریشه‌های مشترک یک زبان تاریخی اند که آنهم زبان "دری" مردم خراسان است. این زبان در اعصار حاکمیت اشکانیان و ساسانیان بر فارس موازی با زبان پهلوی آنها، در خراسان موجود بود که کتیبه‌های سرخ کوتل و رباطک با حروف یونانی رواج آنرا در زمان کوشانیها و یفتلیها در سرزمینهای افغانستان امروزی ثابت میکند.

زبان دری بعد از اسلام با دربار سلجوقیان در حوالی ۱۰۵۱م به فارس رفت. در آنزمان مردم فارس به زبان پهلوی ساسانی تکلم میکردند. زبان پهلوی در چهار صد سال تسلط فاتحین عرب

به عنوان زبان گبر مورد غضب آنها در فارس قرار داشت اما مردم فارس به عوض رو آوردن زبان دری بعد از اسلام با دربار سلجوقیان در حوالی ۱۰۵۱م به فارس رفت. در آنزمان مردم فارس به زبان پهلوی ساسانی تکلم میکردند. زبان پهلوی در چهار صد سال تسلط فاتحین عرب به عنوان زبان گبر مورد غضب آنها در فارس قرار داشت اما مردم فارس به عوض رو آوردن به عربی زبان دری مردم خراسان را پذیرفته، آنرا فارسی نامیدند. این زبان طی دو صد سال بعدی به درجه ای از تکامل رسید که سبک عراقی شعر در عراق عجم یا ایران امروزی زاده شد و تکامل یافت. برای اثبات این ادعا ها توجه کنید به تعریف های دری در فرهنگهای لغات معین، دهخدا و عمید سه نفر از بزرگترین دانشمندان زبان فارسی در ایران که در تصویرهای ذیل عینا تقدیم میگردند:



[د] [اخ] (زبان...) زبان فارسی رسمی معمول امروزه. (یادداشت مرحوم دهخدا). زبان فارسی که نوشتن و سرودن بدان پس از اسلام در ایران رواج و رسمیت یافت. تنهی الارب (از اقرب الموارد).



تعریف دری در فرهنگ عمید، موسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۵

بنابر آن از قول سه نفر بزرگترین دانشمندان زبان فارسی در ایران ثابت می گردد که زبان فارسی مروج امروزی در ایران از زبان دری مردم خراسان زاده شده و تکامل کرده است. در جریان تکامل خود زبان فارسی ناگزیر، طوریکه حسن عمید توضیح میدهد، سبب تغییراتی گردید که فارسی را از مادر آن که زبان دری باشد متمایز میسازد. اینکه چرا در افغانستان دری بنام فارسی شهرت داشت باید این موضوع را به بیش از دوصد سال حاکمیت صفویها و افشاریها در افغانستان نسبت داد که از زبان آنها اسم فارسی در افغانستان تعمیم یافت و ورد زبان خاص و عام گردیده به مرور زمان کلمه دری از رواج عامه افتاد. بخصوص با ثروتمند شدن ایران از عصر پهلوی به اینطرف و گسترش فعالیتهای ادبی، هنری و مطبوعاتی و چاپخانه ها در ایران رواج اسم فارسی عمومیت بیشتریافت. نباید فراموش کرد که برخورد اروپاییان با فارسها از زمان روم قدیم سبب گردید که ایران امروزی بنام فارس و زبان شان بنام پرشین یا فارسی در جهان غرب و از طریق آنها در فرهنگ جهان غرب مروج گردد.

تاجیکی اسمی است که در زمان حاکمیت بلشویکها و ایجاد خودمختاریهای ملی در اتحاد شوروی بر زبان دری گذاشته شد و رسم لخط آنرا به سریلیک تبدیل کردند. اما قرنهای زندگی مستقلانه و مجزای تاجیکستان، افغانستان و ایران - تفاوتهای تقریری و تحریری و اصطلاحات مروج این سه زبان را طوری انکشاف داد که امروزه هرکدام دارای خصوصیات و اصطلاحات مربوط به خود اند. حتی در سطح جهانی با گسترش مهاجرین افغانستان و ایران در ممالک مختلف این تفاوتهای زبانی با استخدام جداگانه ترجمان های دری زبان و فارسی زبان برسمیت شناخته شده اند.

افغانستان کشور واحد سیاسی مستقل است و حق دارد زبان مستقل ملی دری خود را هم داشته باشد بخصوص که این امر با تاریخچه تکامل این زبان هماهنگی نیز دارد. بنابر آن با توجه به واقعیتهای تاریخی بالا و تفاوتهای مشهود عینی در کاربرد تقریری و تحریری و اصطلاحات رایج میان دری افغانستان و فارسی ایران، اسم زبان فارسی در قانون اساسی سال ۱۹۶۴ دولت شاهی مشروطه افغانستان بنام اصلی تاریخی آن یعنی زبان دری مسجل شد و از آن به بعد در ۶۴ سال گذشته در تمام قانون های اساسی این اصل مراعات گردیده است.

اما متأسفانه در مسوده قانون اساسی پیشنهادی مجمع فدرال خواهان، با بی اعتنایی توهین آمیز به تمام شواهد تاریخی، بی احترامی به حساسیتهای ملی، فرهنگی و اجتماعی، خلاف منافع ملی افغانستان اسم دری حذف شده و دوباره اسم فارسی بکار گرفته شده است. این امر کوششی است در جهت حذف یکی از عناصر مهم هویت مستقل ملی مردم افغانستان.

مصطلحات ملی افغانستان: مزید بر آن در حالیکه ماده شانزدهم قانون اساسی سال ۲۰۰۳

دولت جمهوری حکم میکرد که "مصطلحات علمی و اداری ملی موجود در کشور حفظ می گردد" و تمام مواد قانون اساسی مذکور با استفاده از اصطلاحات متداول در افغانستان نگاشته شده بود، متأسفانه این قاعده ملی وطن دوستی در مسوده قانون اساسی پیشنهادی توسط مجمع فدرال خواهان مراعات نشده است. برعکس بدون توجه به حساسیتهای ملی، اصطلاحات متداول در ایران را بر اصطلاحات متداول در افغانستان ترجیح داده در مسوده قانون اساسی مسجل کرده اند.

اصطلاحات ایرانی بکار رفته در این مسوده به ترتیب عبارت اند از: دادگاه به عوض محکمه، شهروند به عوض تبعه، شهروندی به عوض تابعیت، افغانستانی به عوض افغان، جمعیتی به عوض نفوسی، فارسی به عوض دری، شناسنامه به عوض تذکره، گذرنامه به عوض پاسپورت، تمبر به عوض تکت پوستی، شهروندان به عوض اتباع، وام به عوض قرض، مرز به عوض سرحد، درآمد به عوض عاید، اسکناس (فرانسوی) به عوض بانکنوت (انگلیسی که در افغانستان به اختصار لوت میگفتند)، دارایی عمومی به عوض عاید ملی، بهداشتی به عوض صحت، دارو به عوض دوا، فرودگاه به عوض میدان هوایی، هواپیما به عوض طیاره، خودرو به عوض تیزرفتار، آمارگیری به عوض احصاییه گیری، جمعیت به عوض نفوس، کشاورزی به عوض زراعتی، دامداری به عوض مالداری، ارتش به عوض اردو، هزینه به عوض مصرف، روپیه به عوض افغانی، نخست وزیر به عوض صدراعظم، ویژه به عوض خاص، آموزش عالی به عوض تحصیلات عالی، مجلس نمایندگان به عوض ولسی جرگه، مجلس سنا به عوض مشرانو جرگه، دانشگاه به عوض پوهنتون، دیوان عالی به عوض ستره محکمه، دادستان به عوض ثارنوال، شهرداری به عوض شاروالی و مجلس مؤسسان به عوض لویه جرگه. موضوع اساسی در اینجا این نیست که کدام یک از این اصطلاحات خوب یا خراب اند بلکه معلوم میشود که اعضای مجمع فدرال خواهان اصطلاحات مروج در ایران را بر اصطلاحات مروج در کشور خودشان افغانستان ترجیح داده اند. آیا این تصادفی است؟ نخیر این امر نیز کوششی است در جهت حذف یکی دیگر از عناصر هویت مستقل ملی مردم افغانستان.

اینکه در مصطلحات معمول دری در افغانستان بعضی کلمات پشتو شامل اند یک امر طبیعی است همانطوریکه در زبان دری یکتعداد زیاد کلمات عربی، ترکی، انگلیسی، اردو و فرانسوی نیز متداول اند و در زبان پشتو یکتعداد زیاد کلمات دری، عربی و اردو موجود است. در طول تاریخ بعد از اسلام در منطقه ما زبان عربی به عنوان زبان علمی، زبان ترکی به عنوان زبان اردو و نظامی و زبان دری/فارسی به عنوان زبان دیوان دولتی و ادبیات عامه در یک سیستم

عملی تقسیمات و وظایف قرار داشتند که بدون تعصب زبانی حتی تا قرون اخیر مراعات شده است. اما با ظهور دولتهای ملی این سیستم تغییر یافت. با این تغییر، زبان فارسی در ایران زیر فشار فارسیستها به عربی زدایی و ترکی زدایی پرداخت و بالای تمام زبانهای اقلیتهای قومی در ایران تحمیل گردید.

ب - هجوم به هویت ملی مردم افغانستان با تحت سوال بردن ملیت "افغان":

فارسیستها، طرفداران ایران بزرگ، کسانی که مانند مجیب رحیمی هرات را جز ایران زمین و نجیب بارور که پنجشیر را برخی از سرزمین ایران میدانند، در بیست و چهار سال گذشته کوشیدند که مردم افغانستان را بی هویت نمایند. این بی هویتی طوریکه گفته شد با حمله بر زبان دری آغاز گردید، با کوشش گسترده برای تحقیر زبان پشتو و قوم پشتون ادامه یافت و بالاخره با شعار "من افغان نیستم" به افتضاح کشید. حد اقل سه صد سال ملت افغانستان با هویت ملی خاص خود سربلند در دنیا موجود بوده اما در مسوده قانون اساسی پیشنهادی مجمع فدرال طلبان اسمی از ملت افغانستان برده نشده است، اشاره به هویت ملی مردم افغانستان نشده اما کوشش محیلانه در جهت بی هویت کردن این کشور صورت گرفته است.

در مسوده قانون اساسی پیشنهادی مجمع فدرال طلبان اسم افغانستان را به حیث نام رسمی کشور قبول کرده اند. این موضوع قابل تحسین است. افغانستان در لغت دری/فارسی به معنی وطن افغانها می باشد. به این حساب تمام کسانی که تابعیت افغانستان را دارند افغان محسوب میگردند. حد اقل در شصت سال اخیر تمام دولتها منجمله شاهی، جمهوری، جمهوری دموکراتیک، مجاهدین، امارت اسلامی، جمهوری اسلامی و امارت اسلامی بار دوم این اصل مورد سوال قرار نگرفته بود. در ماده چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی سال ۲۰۰۳ م بیان شده بود که: "حاکمیت ملی در افغانستان به ملت تعلق دارد که به طور مستقیم یا توسط نمایندگان خود آن را اعمال می کند.

ملت افغانستان عبارت است از تمام افرادی که تابعیت افغانستان را دارا باشند.

ملت افغانستان متشکل از اقوام پشتون، تاجک، هزاره، ازبک، ترکمن، بلوچ، پشه یی، نورستانی، ایماق، عرب، قرغیز، قزلباش، گوجر، براهوی و سایر اقوام می باشد.

بر هر فرد از افراد ملت افغانستان کلمه افغان اطلاق می شود."

اما در مواد ششم و هفتم مسوده قانون اساسی پیشنهادی مجمع فدرال طلبان، مفاهیم بسیار روشن و ساده فوق بطور نامأنوس تنظیم گردیده و از نام گرفتن اقوام کشور اجتناب شده تا سه عنصر اصلی "ملت افغانستان"، تابعیت "افغان" و اسم قوم "پشتون" را نادیده بگیرند. در این مسوده به عوض کلمه افغان در معنی تابعیت Citizenship از کلمه "افغانستانی" استفاده شده است. این

کلمه نامأنوس و از نظر دستوری غلط ساخته شده یک ایرانی بنام چنگیز پهلوان است که برای اولین بار در کتاب "نمونه‌هایی از شعر امروز افغانستان"^۱ در حدود ۳۳ سال قبل آنرا بکار برد. چرا غلط است برای اینکه افغانستانی به شخصی اطلاق می‌گردد که افغان به مفهوم تبعه افغانستان نیست اما به نوعی با آن کشور رابطه دارد.

اینکه فارسیوانها نظر به بی اطلاعی به پشتونها "افغان" و به زبان شان "افغانی" می گفتند مشکل خود آنهاست در حالیکه کلمات پشتون و زبان پشتو ریشه های تاریخی کهن دارند. ریشه‌های تاریخی اسم "پشتون" بسیار کهن است و احتمالاً به قبایل باستانی "پکته" یا "پکتیان" می‌رسد که در منابع هندی (ریگ‌ودا، حدود ۱۵۰۰-۱۲۰۰ قبل از میلاد) و یونانی (هرودوت، قرن پنجم قبل از میلاد) ذکر شده‌اند. این اشارات اولیه، حضور طولانی‌مدت قومی با نامی مشابه در منطقه کنونی پشتونها را نشان می‌دهد. نام‌های باستانی دیگری مانند "پارسیتای" و "پارسیوی" (بطلمیوس، قرن دوم میلادی) و "پاسیانی" (استرابون، اواخر قرن اول قبل از میلاد - اوایل قرن اول میلادی) نیز توسط محققین با قوم پشتون مرتبط دانسته شده‌اند. نکته حائز اهمیت این است که تا قرن هجدهم میلادی، قوم پشتون عمدتاً در متون تاریخی به نقل از نویسندگان فارسیوان/عرب و ترک و توسط بیگانگان با نام "افغان" شناخته می‌شد و این امر برای درک متون تاریخی آن دوره بسیار مهم است.

زبان "پشتو" نیز که در اصل نام بومی این زبان ("پنتو") است، در متون تاریخی دری/فارسی، این زبان بیشتر با نام "افغانی" شناخته می‌شد. برای نمونه، در خاطرات بابر (اوایل قرن شانزدهم میلادی، ۱۵۲۵ م.)، زبان "افغانی" در فهرست زبان‌های رایج در کابل ذکر شده است. این کاربرد نشان می‌دهد که در آن دوره، زبان پشتونها در میان فارسیوانها به نام "افغانی" شناخته می‌شده است. این سابقه تاریخی از بی اطلاعی فارسیوانها از نام اصلی قوم پشتون و زبان شان نمایندگی میکند. ادبیات زبان پشتو نیز به تدریج شکل گرفت و اگرچه آثار اولیه شعری ممکن است قدمت بیشتری داشته باشند، اما آثار مکتوب قابل استناد از قرن شانزدهم میلادی به بعد، بخصوص با ظهور شاعرانی چون پیر روشن، خوشحال خان ختک و رحمان بابا، بیشتر به چشم می‌خورد. زبان پشتو خط مخصوص خود را دارد که مبتنی بر خط فارسی-عربی است و احتمالاً در حدود قرن دهم میلادی بوجود آمده است و این امر به ثبت و گسترش ادبیات پشتو کمک کرده است. در سال ۱۹۳۶ میلادی، زبان پشتو به طور رسمی به عنوان یکی از زبان‌های ملی افغانستان شناخته شد که نقطه عطفی در جایگاه رسمی و ترویج آن در افغانستان می باشد.

^۱ چنگیز پهلوان، نمونه‌های شعر امروز افغانستان، بنیاد نیشابور، تهران، ۱۳۷۱

کلمه "افغان" سابقه ای به قرن ها پیش دارد. اولین ذکر نام «افغان» به شکل « آبگان » توسط شاپور اول امپراتوری ساسانی ظاهر می شود. اسناد باختری مربوط به قرن چهارم میلادی از کلمه "افغان/ افغانا (αβγα νο)" در اشاره به گروهی از مردم استفاده می کنند. در قرن ششم پس از میلاد اخترشناس هندی Varahamihira از اصطلاح [अवगाणा] " Avagāṇa " اوگانه در Brihat- samhita خود استفاده می کند که احتمالاً به افغان ها اشاره دارد. برخی از محققان معتقدند که این کلمه ممکن است از کلمات اوستایی " awajan / apajan " و اصطلاحات سانسکریت "ava-Han / apa -Han" گرفته شده باشد که به طور بالقوه به معنای "گشتن، ضربه زدن، پرتاب کردن، مقاومت کردن، یا دفاع کردن" است. نظریه دیگری نشان می دهد که «افغان» می تواند از کلمه « Aśvakan » به معنای «سواران»، «پرورش کنندگان اسب» یا «سواران» در سانسکریت و اوستایی « aśva » (یا « aspa » به معنای «اسب») سرچشمه بگیرد. این به آساکنوی هایی که توسط آرین، ساکنان باستانی هندوکش ذکر شده، مرتبط است. در قرن دهم میلادی کتاب جغرافیایی حدودالعالم چندین بار از «افغان» نام می برد و به روستایی به نام شاول اشاره می کند و از پادشاهی در نینهر (ننگرهار) با همسران مسلمان، افغان و هندو یاد می کند. تاریخ البیرونی ("تاریخ های شورشی افغان را در سرزمین های قبیله ای در غرب رود سند توصیف می کند. العطی، یکی از وقایع نگاران غزنوی، از افغان ها و خلجی ها نیز به نام نویسی در لشکریان و شرکت در غزوه ها یاد می کند. بالاخره اسم «افغانستان» برای اولین بار در تاریخ نامه هرات سیف بن محمد بن یعقوب الهراوی آمده است که به کشوری بین خراسان و هند اطلاق می شود. ابن بطوطه در بازدید که در سال ۱۳۳۳ م داشت، کابل را روستایی توصیف کرد که در آن قومی عجم به نام افغان سکونت داشتند. به این ترتیب در زمانه های متاخر کلمه افغان مترادف پشتونها و افغانستان به معنی وطن افغانها از طریق زبان دری/فارسی در این سرزمین شهرت یافت. با گذشت زمان و به خصوص در تاریخ جدیدتر، معنای آن گسترش یافته و همه اتباع افغانستان را در بر می گیرد و در عین حال کاربردهای متمایز دیگری را در زمینه های مختلف به دست می آورد. "افغان" نشان دهنده هویت ملی کشور و مردم افغانستان در سطح جهانی است و از زمان میرویس خان هوتک سابقه ای بیش از سیصد سال دارد.

برای مدت طولانی، اصطلاح "افغان" عمدتاً توسط فارس ها، ترک ها و عرب ها، و از زبان آنها اروپاییان، به عنوان یک قومیت برای اشاره به قوم پشتون استفاده می شد، در حالی که پشتون ها خود را "پشتون" می نامیدند. اما از نیمه دوم قرن هجدهم به اینطرف "افغان" به عنوان ملیت یا شناسایی همه اتباع افغانستان بدون توجه به قومیت مورد استفاده قرار گرفته است. از

جمله مونتستوارت الفینستون، اولین فرستاده استعمار بریتانیا به افغانستان در سال ۱۸۱۰، در کتاب معروف خود (روایتی از پادشاهی کابل...) معرفی مفصلی از اقوام مختلف افغانستان از جمله پشتون ها، تاجیک ها، هزاره ها و ازبک ها ارائه می دهد. او می نویسد: «نام افغان اکنون به طور کل بر تمام ملت اطلاق می شود» (صفحه ۲۰۰، بند ۲، ۱۸۳۹، لندن^۲).

خلاصه آنکه نخست نظر به کم اطلاعی، فارسیوانها پشتونها را "افغان" و زبان پشتو را "افغانی" می گفتند و از آنجاییکه زبان دری/فارسی زبان دیوان و خط و کتابت در منطقه بود خود پشتونها نیز همچنانکه بدون تعصب به آموختن زبان دری/فارسی از کودکی در مساجد خود می پرداختند از این نامها نیز در نوشته های خود بطور مترادف استفاده کرده اند. البته نامگذاری متفاوت اقوام و زبانها توسط بیگانگان تنها به فارسیوانها خلاصه نمیشود اروپاییان نیز در این امر سابقه طولانی و ید توانا دارند مانند هندوستان/اندیا، ایران/فارس/پرشیا، ترکیه/تورکی، مصر/ایجپت، زیمبابوی/رودیشیا، حبشه/ایتیوپیا، سیریلانکا/سیلون و هزاران مثال مشابه دیگر. اما در آخر کار وقتی دولتهای ملی رویکار شدند و دوباره اسمهای اصلی تاریخی خود را زنده کردند، اروپاییان و سایر ممالک متمدن اشتباهات تاریخی خود را فراموش کرده به واقعیت های تازه رو آورده خواسته های ملی را احترام میکنند. اما متأسفانه طوریکه معلوم میشود مرغ فارسیستهای ما یک پأ دارد و حاضر نیستند ارزشهای ملی را که در طول سه صد سال عمر افغانستان مستقل تکامل کرده اند قبول کنند، هنوز هم بالای همان عاداتهای کهنه تأکید دارند که در مسوده قانون اساسی پیشنهادی مجمع فدرال طلبان انعکاس یافته است و در حقیقت برای مسجل کردن شعار لطیف پدرام که گفته بود باید "سمبولهای کلان ملی را در افغانستان بشکنیم" اقدام کرده اند. چرا باید چنین باشد؟ میگویند این سمبولهای یک قوم است در حالیکه پشتونها اسم افغان را بالای خود نگذاشته اند و اسم افغانستان را نیز بالای وطن خود نگذاشته اند این کار خود فارسیوانها بوده است. فرض کنیم سمبولهای یک قوم باشند، اما این بزرگترین قوم در جنوب هندوکش است، به تأیید آخرین مطالعات ژنتیکی حد اقل دوازده هزار سال سابقه زندگی در این سرزمین ها دارند. این قوم سابقه حکومت داری از بنگال تا شام و از آذربایجان تا بحیره عرب دارد. حتی وقتی دموکراسی در این سرزمینها معرفی شد و در اداره دولت مخالفین نفوذ تعیین کننده داشتند، در چهار انتخابات کاندیدهای سایر اقوام را شکست دادند. جا دارد به این قوم احترام کنید و از پافشاری به شعارها و اهدافیکه در هزار سال آینده نیز امکان تحقق ندارند خودداری کنید.

^۲ Mountstuart Elphinstone, "An account of the Kingdom of Kabul and Dependencies it in Tartari, Persia and India" ۱۸۳۹، چاپ لندن، در دو جلد به زبان انگلیسی،

بنابر آن اسم این کشور افغانستان و اتباع آن بنام افغان باقی خواهد ماند و قابل مباحثه نیستند. اینها برخی از سمبولهای ملی این کشور هستند. در کشورهای متمدن به این سمبولها احترام میگذارند، استرالیا، امریکا، نیوزیلند، کانادا، انگلستان کشورهای انگلوساکسون هستند صرف نظر از تعداد مهاجرین و نفوذ آنها، سمبولهای ملی انگلوساکسون در این کشورها، در سیاست، در تعلیم و تربیه، در تحصیلات عالی، در سیستم قضایی، در امور اجتماعی مورد سوال قرار نمی گیرند. شعار لطیف پدرام که گفته بود باید "سمبولهای کلان ملی را در افغانستان بشکنیم" سبب شد که او و همفکرانش امروز بی وطن در غربت بسر می برند.

ج- هجوم به تاریخ افغانستان:

کوشش در جهت جعل و تحریف تاریخ افغانستان و ترویج روایت ایرانی از تاریخ این کشور اقدام دیگری است که برخی از اهداف هجوم فرهنگی ایران را بالای افغانستان تشکیل میدهد. در مقدمه مسوده قانون اساسی پیشنهادی مجمع فدرال طلبان هیچ اشاره به تاریخ پر افتخار این کشور نشده است. مانند این است که این ها میخوانند کشور تازه پایی را ایجاد کنند که هیچ ریشه و هویت ملی خاص خود را ندارد و گذشته آن صرف در بیعدالتیها خلاصه میشود. در شکل فعلی خود این مقدمه ناقص است.

تضمین ها و میکانیزم های جلوگیری از تجزیه طلبی و نفاق ملی:

در مسوده قانون اساسی پیشنهادی مجمع فدرال طلبان، سیستم حکومتداری صدارتی نوع وست منستر متکی به دموکراسی پارلمانی در نظر گرفته شده که در آن قوای ثلاثه مقننه، اجراییه و قضاییه مستقلانه موجود بوده در موجودیت یک رییس دولت (رییس جمهور) که توسط پارلمان انتخاب میگردد فعالیت میکنند. قوه اجراییه توسط صدراعظم که از طرف حزب اکثریت در مجلس نمایندگان معرفی میگردد اداره میشود.

چه تضمین هایی در مسوده قانون اساسی پیشنهادی مجمع فدرال طلبان، برای تطبیق قانون اساسی، حفظ تمامیت ارضی و حفظ وحدت ملی، در کشور و در ایالات در نظر گرفته شده اند تا از یاغی گری احتمالی صدراعظم حکومت مرکزی فدرال و رهبران ایالات فدرالی، و یا گروههای دیگر جلوگیری نماید؟ در مسوده موجوده چنین ضمانت هایی موجود نیستند.

عزل صدراعظم دولت فدرال، به دلایل احتمالی نقض قانون اساسی، نقض تمامیت ارضی و نقض وحدت ملی، شامل صلاحیتهای رییس جمهور نیست!

رئیس جمهور در ایالات هیچ نماینده بنام والی ندارد تا صلاحیت عزل وزیر اعلاى حکومت ایالتی را به دلایل احتمالی نقض قانون اساسی، نقض قوانین ولایتی، نقض تمامیت ارضی و نقض وحدت ملی داشته باشد!

در حالیکه در سائر کشورهای دارای سیستم های مشابه فدرالی صدارتی رؤسای دولتها و گورنر های ایالتی از چنین صلاحیتهایی برخوردار هستند. بطور مثال استرالیا یک نمونه موفق دولت فدرال است که مطابق به قانون اساسی حکومت مرکزی فدرال و حکومت های ایالتی از آزادیهای گسترده در امور مربوطه خود برخوردار هستند.

حکومت مرکزی فدرال توسط صدراعظم در پایتخت و حکومت های ایالتی توسط وزیران اعلى در مراکز هر ایالت اداره میگردند. هر دو سطح حکومتها توسط مردم در انتخابات آزاد به قدرت رسیده به پارلمان فدرال و پارلمان های ایالتی جوابده هستند.

حکومت های ایالتی که توسط مردم هر ایالت انتخاب می شوند اداره میگردند.

اما در قانون اساسی استرالیا نظارت از تطبیق قانون اساسی در کشور و حفظ تمامیت ارضی و وحدت ملی بدوش گورنر جنرال است که به توصیه صدراعظم توسط پادشاه بریتانیای کبیر (چون استرالیا شامل کامنولث برتانیه می باشد) تعیین میگردد. گورنر جنرال صلاحیت دارد به دلایل نقض قانون اساسی، نقض تمامیت ارضی و نقض وحدت ملی حکومت مرکزی فدرال و به این طریق صدراعظم فدرال از وظیفه عزل نموده انتخابات تازه را دعوت کند. گورنر جنرال استرالیا بتاريخ ۱۱ نوامبر ۱۹۷۵ گاف ویتلام صدراعظم استرالیا و حکومت او را عزل کرد و امر انتخابات تازه را صادر کرد.

در ایالات نظارت از تطبیق قانون اساسی و قوانین ایالتی، حفظ تمامیت ارضی، حفظ وحدت ملی بدوش گورنر ایالت محول گردیده که از طرف گورنر جنرال به توصیه وزیر اعلى هر ولایت تعیین میگردد و مستقل از حکومت ایالتی بوده مستقیماً به گورنر جنرال که در مقام رئیس دولت است گزارش میدهد. همانند گورنر جنرال، گورنر های ایالتی نیز صلاحیت عزل حکومت های ایالتی را دارند.

بنا بر آن در مسوده قانون اساسی پیشنهادی مجمع فدرال طلبان، هیچ ترتیبات اجرایی برای نظارت از تطبیق قانون اساسی، حفظ تمامیت ارضی و حفظ وحدت ملی، در کشور و در ایالات در نظر گرفته نشده اند و امکانات یاغی گری احتمالی صدراعظم حکومت مرکزی فدرال و رهبران ایالات فدرالی موجود بوده که سبب بی ثباتی سیاسی و اغتشاش در کشور خواهند شد.

نتیجه گیری:

با توجه به نگرانی های بالا، بشکل فعلی آن، این مسوده قانون اساسی نمی تواند مورد تأیید و حمایت اکثریت مردم افغانستان قرار گیرد.

در ضمن مسوده پیشنهادی قانون اساسی فدرالی و این ارزیابی در اجلاس بعدی هیات رهبری انجمن تاریخ افغانستان نیز طرح و مورد مباحثه قرار خواهد گرفت و نتایج این مباحثات و پیشنهادات ممکنه به اطلاع شما رسانیده خواهد شد.

با عرض احترام

داکتر نوراحمد خالدي

برزین. ۲۴ اپریل ۲۰۲۵